

دفاع از حدیث، تحلیل روایات تفسیری

مهدی حسینیان قمی*

چکیده

در این نوشتار می‌کوشیم تحلیلی نو از آیات مهدوی در سایه روایات تفسیری امامان علیهم‌السلام ارائه دهیم. با این تلاش، روایات تفسیری ما را به مفاد بلند آیات مهدوی رهنمایی می‌کنند و آیات مهدوی قرآن را با دلالت و راهنمایی واقعی و مفسران حقیقی قرآن لمس می‌کنیم. شاید این کار با این عمق و اوج تا کنون انجام نشده باشد.

در این نوشتار، به یکی از آیات مهدوی و روایات تفسیری آن پرداخته شده است. در مقالات بعدی، شرح و تفسیر دیگر آیات مهدوی و روایات تفسیری آن‌ها ادامه خواهد یافت.

واژگان کلیدی

روایات تفسیری، حجیت خبر واحد، یحیی الارض بعد موتها.

مقدمه

از جمله اهداف ما در دفاع از حدیث، دفاع از روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام و تحلیل آن‌هاست. روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند و در تفسیر قرآن کریم کم‌تر بدان‌ها توجه می‌شود. در این نوشتار، ضمن پرداختن به این روایات، هم به هدف دفاع از حدیث پرداخته‌ایم و هم به قرآن که عدل امامان و روایات است توجه ویژه نموده‌ایم. به نظر نگارنده، این کار در روایات تفسیری، از شایسته‌ترین کارهای تحقیقی است که از یک سو به قرآن و از یک سو به روایات مرتبط است و در اثبات امامت و ولایت امامان علیهم السلام و برتری آنان نقش مهمی را ایفا می‌کند. سخنان قرآنی امامان معصوم علیهم السلام برتری امامان را بر همه به اثبات می‌رساند و امامت و رهبری و ولایت آنان را به بهترین شکل بازگو می‌نماید.

ضرورت توجه به حدیث

در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

يَمْصُونَ الثَّمَادَ وَيَدْعُونَ النُّهْرَ الْعَظِيمَ قِيلَ لَهُ وَمَا النُّهْرُ الْعَظِيمُ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْعِلْمُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ سِنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَهَلَّمَ جَرًّا إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ قِيلَ لَهُ: وَمَا تِلْكَ السِّنَنُ؟ قَالَ: عِلْمَ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَيَّرَ ذَلِكَ عِنْدَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! فَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: اسْمِعُوا مَا يَقُولُ! إِنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ أَتَى حَدِيثَهُ إِنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ عِلْمَ النَّبِيِّينَ وَأَتَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ يَسْأَلُنِي أَهْوَأَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ؟^۱

[از فرط تشنگی] آب‌های کم را می‌مکند ولی نهر بزرگ را رها می‌کنند. از امام سؤال شد: نهر بزرگ چیست؟ حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و دانشی که خداوند به او داده است. خداوند عزوجل برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله همه شریعت‌های پیامبران از حضرت آدم گرفته تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را جمع نموده است. از امام سؤال شد: آن شریعت‌ها چیست؟ حضرت فرمود: همه دانش پیامبران. و رسول خدا صلی الله علیه و آله همه آن دانش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است. پس از آن مردی به امام باقر علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا، دانش امیرالمؤمنین علیه السلام بیش تراست یا دانش بعضی از پیامبران؟ امام باقر علیه السلام فرمود: بشنوید وی چه می‌گوید! خداوند گوش‌های هرکس را که بخواهد می‌گشاید! من به او می‌گویم که خداوند دانش پیامبران را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله گردآورده و او همه

این دانش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کرده است، ولی این شخص از من می پرسد که آیا دانش امیرالمؤمنین بیش تر است یا برخی از پیامبران؟

امروز در حوزه ها کم تر از قرآن و روایات سخن گفته می شود و آن گونه که شایسته است به این دو منبع توجهی نمی شود. باید حوزه در همه رشته ها به حدیث و قرآن بپردازد و از این منابع، کمال بهره را ببرد. اگر در بخشی از دین چون احکام این توجه به طور کامل بود یا برخی از عالمان در کار علمی و تحقیقی شان بهای لازم را به قرآن و حدیث دادند، این کار را تمام نمی کند. باید در عقاید، اخلاق، احکام و در همه بخش ها از قرآن و حدیث بهره برد. امامان علیهم السلام دانستنی های لازم را فرموده اند و خطوط کلی را در همه رشته ها تبیین نموده اند و هدایت های ویژه را برای ما در همه علوم داشته اند، ولی چه کنیم که ما از گفته های آنان دوریم و از این معارف ناب کم تر استفاده می کنیم.

روحانیون باید سرشار از معارف قرآنی و روایی باشند و با احاطه به این دو مجموعه از این دو مجموعه حرف بزنند. باید این آشنایی از ابتدای طلبگی کم کم آغاز شود و همچنان استمرار یابد. باید شیوه استفاده از این میراث آموزش داده شود و ویژگی های فرهنگ قرآن و حدیث شناسانده گردد.

اما متأسفانه روحانیون ما اصولاً این آشنایی و شناخت را از قرآن و حدیث ندارند و قرآن و حدیث در جایگاه ویژه خود در حوزه ها دیده نمی شوند و هر چه از قرآن و حدیث دور شویم رهن ها راه را بر ما می زنند و به دام انحراف ها می افتیم. بنابراین برای دست یابی به بهره وری کامل از قرآن و احادیث باید نکاتی مورد توجه قرار گیرد:

۱. کار مستمر در ارتباط با قرآن و حدیث؛ ۲. احاطه به مجموع قرآن و حدیث؛ ۳. دیدن استادان شایسته؛ ۴. بحث و گفت و گوی حدیثی؛ ۵. ارائه شیوه ها و نمونه های بهره مندی از حدیث در مسائل جدید؛ ۶. تدوین مجموعه های متنوع و گوناگون حدیثی با شیوه های صحیح و به روز.

اعتبار روایات تفسیری

... فانظروا علمکم هذا عمّن تأخذونه فانّ فینا اهل البیت فی کل خلف عدولاً ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین؛^۲
بنگرید که این علم [احادیث] را از چه کسی فرا می گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت در هر نسل عدولی هستند که تحریف غالیان و به خود بستن باطل گرایان و تأویل جاهلان را از

این علم می‌زدایند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندانش دین را به طور کامل از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله برگرفته‌اند و به دور از هر گونه تحریف و کاستی و بدون پیرایه ابلاغ کرده و در دسترس حق جویان قرار داده‌اند. از این رو تنها راه دست‌یابی به زلال قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان و دیگر امامان هستند و عالمان شیعه - بر خلاف علمای اهل سنت - مفتخرند که احکام دین را از این راه مطمئن به دست آورده‌اند.

در این جا به پاسخ امیرمؤمنان علی علیه السلام در برابر پرسش سلیم بن قیس هلالی اشاره می‌کنیم:

سلیم گوید: به امیرمؤمنان علی علیه السلام گفتم: من از سلمان و مقداد و ابوذر درباره تفسیر قرآن و نیز احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، البته برخلاف آن چه در دست مردم (اهل سنت) است، و پس از آن از شما تصدیق گفتار آنان را شنیده‌ام و در دست مردم از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار است که شما با آنان مخالفید و می‌گویید که همه آن‌ها باطل است. اکنون می‌پرسم: آیا نظر شما این است که اهل سنت به عمد بر رسول خدا دروغ می‌بندند و قرآن را با رأی خویش تفسیر می‌کنند؟

امام در پاسخ فرمود: پرسشی کردی، ولی دقت کن پاسخ آن را بفهمی.

در دست مردم آمیزه‌ای از حق و باطل، صدق و کذب، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و درست و غلط است. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که به سخنرانی ایستاد و فرمود: «هرکس از روی عمد به من دروغ ببندد جایگاهش از آتش پر خواهد گشت.» و پس از رسول خدا نیز بر او دروغ بسته شد و تنها روایت از چهار کس است که پنجمی ندارد. آن‌گاه امام سه دسته را برشمرد:

نخست مرد منافقی که خود را با ایمان ساختگی مؤمن وانمود می‌کند و اسلام را به خود می‌بندد از گناه باز نمی‌ایستد و از این که به عمد به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ ببندد باکی ندارد. اگر مردم می‌دانستند که او منافق و دروغ‌گوست، از او نمی‌پذیرفتند و وی را تصدیق نمی‌کردند، ولی با خود گفتند: این فرد صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده؛ او را دیده و از او سخن شنیده. و بدین سان از این فرد حدیث گرفتند، در حالی که نمی‌دانستند که چگونه است، با این که خداوند درباره منافقان به پیامبرش مطالبی را گفته و وصفشان را نیز برایش بازگو کرده بود.

خداوند عزوجل فرمود: هنگامی که آنان را می‌بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می‌برد، و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می‌دهی.

ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندند و به امامان گمراهی و دعوت‌گران به آتش، با گفتار باطل و دروغ و تهمت نزدیک شدند و امامان ضلالت و دعوت‌گران به آتش مقام و منصب را به آنان سپردند و آنان را بر گردن مردم سوار کردند و به واسطه آنان دنیا را خوردند و

بردند و مردم هم تنها با پادشاهان و دنیا هستند، به جز کسانی که خداوند حفظشان نماید، این یکی از آن چهارتن است.

دوم، کسی است که از رسول خدا ﷺ چیزی را شنیده و در آن اشتباه کرده و سخن را بر آن گونه که بوده، به درستی تطبیق نداده و البته قصد دروغ عمدی نداشته است. حدیث در دست وی بوده، بدان باور داشته و عمل می‌نموده و آن را نقل کرده است. [منطق او چنین است که] می‌گوید: من آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام، اما اگر مسلمانان بدانند که او اشتباه کرده، [هرگز] آن را نمی‌پذیرند و اگر خودش هم بدانند که اشتباه فهمیده است آن را رها می‌سازد.

سوم، آن که از رسول خدا ﷺ چیزی را شنیده که به آن امر فرموده، ولی بعدها آن را مورد نهی قرار داده است، در حالی که این شخص [از این ماجرا] بی‌خبر است، یا از رسول خدا ﷺ شنیده است که از چیزی نهی می‌کند، ولی نمی‌داند که خود پیامبر ﷺ بعدها به آن امر فرموده است. پس آن چه را که نسخ شده شنیده، ولی نسخ‌کننده آن را نشنیده است و اگر می‌دانست که آن منسوخ است رهاش می‌کرد و مسلمانان نیز اگر آن زمان که از او شنیدند، می‌دانستند که منسوخ است آن را رها می‌ساختند.

پس از بیان این سه دسته امام به دسته چهارمی می‌پردازد که راه مطمئن دست‌یابی به احادیث رسول خدا هستند و می‌فرماید:

چهارمین، کس دیگری است که به رسول خدا دروغ نبسته است؛ از بیم خدا و به دلیل بزرگداشت رسول خدا ﷺ با دروغ دشمن است؛ حدیث را فراموش نکرده، بلکه آن چه را شنیده، همان گونه که بوده حفظ کرده است و آن را همان طور که شنیده گفته است؛ نه به آن افزوده و نه از آن کاسته است؛ و ناسخ را از منسوخ شناخته، به ناسخ عمل کرده و منسوخ را رها کرده است؛ زیرا فرمان پیامبر ﷺ همچون قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص و محکم و متشابه دارد.

سخن رسول خدا ﷺ دو گونه است: یک سخن عام و یک سخن خاص به مانند قرآن. خداوند عزوجل در کتابش فرموده است: «آن چه را رسول خدا ﷺ برای شما آورده است، بگیرید [و اجرا کنید] و از آن چه نهی کرده خودداری نمایید.» و این بر کسی که معرفت ندارد و نمی‌داند که خدا و رسولش از آن چه منظور داشته‌اند مشتبه می‌گردد.

همه یاران پیامبر ﷺ چنان نبودند که از او چیزی بپرسند و بفهمند. برخی از آنان چنین بودند که از پیامبر می‌پرسیدند، ولی نمی‌خواستند که پیامبر ﷺ به آن‌ها بگوید و بفهماند،^۳ تا جایی که دوست داشتند اعرابی (عرب بیابانی) و غریب و ناآشنا بیاید و از رسول خدا ﷺ بپرسد تا آنان بشنوند.

و من پیوسته هر روز، یک بار و هر شب، یک بار بر رسول خدا ﷺ وارد می‌شدم و در آن زمان با من خلوت می‌کرد و من هر جا که او می‌رفت، می‌رفتم و یاران پیامبر ﷺ می‌دانند که چنان رفتاری با هیچ یک از مردم جز من نداشت و چه بسا آن خلوت، در خانه‌ام بود. رسول

خدا ﷺ در بیش‌ترین موارد به خانه‌ام می‌آمد و هنگامی که در برخی از منزل‌های حضرت خدمتش می‌رسیدم، با من خلوت می‌کرد و زنانش را از نزد من بیرون می‌فرستاد و در نتیجه جز من کسی در محضر او نبود و چون برای دیدار خصوصی من به منزل می‌آمد، نه فاطمه را و نه هیچ‌کدام از فرزندانم را از پیش من بیرون نمی‌کرد.

چون از او می‌پرسیدم، به من پاسخ می‌داد و آن زمان که خاموش می‌شدم و سؤال‌هایم تمام می‌گشت، او آغاز به سخن می‌کرد و هیچ‌آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا ﷺ نازل نشد، مگر این‌که آن را بر من می‌خواند و املا می‌کرد و من با خط خود آن را می‌نگاشتم و تأویل و تفسیر آن و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من می‌آموخت و از خداوند خواست تا [توان] فهم آن و حفظ کردن آن را به من عطا کند.

در نتیجه از آن زمان که آن دعا را برای من کرد هیچ‌آیه‌ای از کتاب خدا و هیچ علمی را که بر من املا نموده و آن را نوشته بودم، فراموش نکردم و حضرت هیچ چیز از حلال و حرام و امر و نهی که در گذشته یا آینده بود، هیچ الزامی که بر کسی پیش از وی نازل گشته بود را چه طاعت و چه معصیت، فروگذار نکرد، مگر این‌که آن را به من تعلیم داد و من آن را به خاطر سپردم [و حتی] یک حرف را فراموش نکردم.

پس از آن پیامبر دستش را بر سینه‌ام نهاد و برایم از خدا خواست تا دلم را از علم و فهم و حکمت و نور پرگرداند. من گفتم: ای رسول خدا ﷺ پدر و مادرم به فدایت باد! از آن زمان که آن دعا را برایم کردی، چیزی را از یاد نبرده‌ام و چیز نانوشته‌ای از دستم نرفته است؛ آیا از این‌که در آینده دچار فراموشی شوم بر من بیمناکی؟ حضرت فرمود: نه، من اصلاً بر تو از فراموشی و نادانی بیمناک نیستم.^۴

این حقیقت را همه‌آشنایان با حدیث می‌دانند. آشنایان راستینی که احادیث را می‌شناسند، با روایان احادیث آشنایند و مجموعه‌های معتبر روایی شیعه را به خوبی درک کرده‌اند. این عالمان فرزانه با ابزارها و ملاک‌های گوناگونی که در اختیار دارند می‌توانند آن چه را که از روی تقیه صادر شده از غیرتقیه تشخیص دهند و چنان چه تحریفی یا پیرایه‌ای در حدیث باشد، بازشناسانند و آن را از حق جدا بینند و با حق نیامیزند. این عالمان فرهیخته و این کارشناسان باتجربه دین با مرام و مسلک امامان علیهم‌السلام آشنایند و منظور آنان را درمی‌یابند.

برای دستیابی به فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام و بهره‌مند شدن از روایات گسترده آنان، اصولی لازم است که باید فراهم آید؛ از طهارت باطنی گرفته تا احاطه به مجموعه کلمات اینان و شاگردی کردن نزد استادان. در این راه بیش‌تر باید به این مجموعه نزدیک شد و در آن تأمل کرد و شرایط لازم برای دستیابی به این مجموعه گسترده را فراهم ساخت و برای دستیابی به روایات و بهره‌مندی از مفاد آن‌ها و شناخت معانی مورد نظر امامان علیهم‌السلام باید به این تجربه

و تخصص و این حد از کارشناسی رسید.

درباره روایات تفسیری، گاه شبهاتی مطرح می‌شود. یکی از شبهات این است که در محیط تفسیر، خبر واحد حجت نیست و تنها خبر متواتر و یا محفوف به قرائن قطعی و یا خبر اطمینان شخصی آور حجت است. چنین است که برخی اعتبار و ارزش روایات تفسیری را زیر سؤال می‌برند، غافل از این که بسیاری از روایات تفسیری متواتر و یا محفوف به قرائن قطعی و بسیاری دیگر مورد اطمینان هستند که این دسته‌های بسیاری از روایات را دربر می‌گیرد. گفتنی است در بسیاری از روایات تفسیری، با دقت در آیه و توجه به روایت می‌توان دریافت که تفسیر امام با آیه هماهنگ است. به تعبیر روشن‌تر، متن روایت، ظهور آیه را بازگو می‌کند. بنابراین، نباید در اعتبار روایات تفسیری سخت‌گیری زیادی داشت. در مواردی که بخواهیم سخن روایت تفسیری را تعبداً بپذیریم باید اعتبار آن تمام باشد و در این موارد اگر متواتر، محفوف به قرینه قطعی و مورد اطمینان نبود، نوبت به اعتبار و حجت خبر واحد می‌رسد و در باب تفسیر آیات نیز خبر واحد حجت و معتبر است.

البته در عقاید، در مواردی که خصوص علم و یقین لازم است، خبر واحد حجت نیست، ولی در جایگزینی خبر واحد برای علم و یقین و حجیت داشتن آن در عموم موارد اشکالی وجود ندارد.

مرحوم آیت‌الله العظمی خویی رحمته‌الله در کتاب *البیان* به اعتبار حجیت خبر واحد در محور تفسیر آیات تصریح می‌کند. وی می‌نویسد:

وقد یشکل فی حجیة خبر الواحد الثقة اذا ورد عن المعصومین عليهم السلام فی تفسیر الكتاب و وجه الاشکال فی ذلك انّ معنی الحجیة التي تثبت لخبر الواحد او لغيره من الادلة الظنیة هو وجوب ترتیب الآثار علیه عملاً فی حال الجهل بالواقع كما تترتب علی الواقع لوقوع به.

و هذا المعنی لا یتحقق الا اذا كان مودی الخبر حکماً شرعياً أو موضوعاً قد رتب الشارع علیه حکماً شرعياً و هذا الشرط قد لا یوجد فی خبر الواحد الذی یروی عن المعصومین فی التفسیر.

و هذا الاشکال خلاف التحقيق فانا قد اوضحنا فی مباحث علم الاصول ان معنی الحجیة فی الامارة الناظرة الی الواقع هو جعلها علماً تعبدیاً فی حکم الشارع فیکون الطریق المعتبر فرداً من افراد العلم و لکنه فرد تعبدی لا وجدانی فیترتب علیه کل یترتب علی القطع من الآثار فیصح الاخبار علی طبقه كما یصح ان یخبر علی طبق العلم

الوجدانی و لا یكون من القول بغير علم.

ویدلنا علی ذلك سيرة العقلاء فاتهم يعاملون الطريق المعتمد معاملة العلم الوجدانی من غير فرق بين الآثار فان اليد مثلاً اماره عند العقلاء علی مالکية صاحب اليد لما فی یده فهم یرتبون له آثار المالکية و هم یخبرون عن کونه مالکاً للشئ بلا تکبر و لم یثبت من الشارع ردع لهذه السيرة العقلية المستمرة.

نعم...^۵

گاه در حجت خبر واحد ثقه در باب تفسیر قرآن، اشکال می شود. وجه اشکال در این مورد این است که معنای حجیت که برای خبر واحد و دیگر ادله ظنی ثابت است، همان ترتیب آثار است. ظاهراً در حالت جهل به واقع آن گونه که این آثار در صورت قطع به واقع بر واقع مرتب بود و این معنا از حجیت تحقق نمی یابد، مگر زمانی که مفاد خبر حکم شرعی و یا موضوعی باشد که شارع بر آن حکم شرعی مرتب ساخته باشد و این شرط در خبر واحدی که از معصومان علیهم السلام در باب تفسیر روایت می شود، یافت نمی گردد.

این اشکال خلاف تحقیق است؛ چون در مباحث اصول ثابت کردیم که معنای حجیت در اماراتی که به واقع نظر دارند، این است که از نظر شارع آن امارات علم تعبدی است و در نتیجه راه معتبر یکی از افراد علم محسوب می گردد. البته علم تعبدی نه وجدانی و در نتیجه هر اثری که بر قطع مترتب است بر علم تعبدی نیز ترتب دارد.

بنابراین، می توان بر پایه این علم تعبدی خبر داد. آن گونه که می توان بر پایه علم وجدانی خبر داد و قول به غیر علم نیست.

و سیره عقلا ما به همین حقیقت رهنمون است؛ چون عقلا با اماره و دلیل معتبر معامله علم وجدانی می کنند و در ترتیب آثار فرقی نمی گذارند. برای مثال ید، نزد عقلا اماره است بر مالکیت ذوالید، نسبت به آن چه در دست اوست و عقلا بر این ید همه آثار ملکیت را مترتب می سازند. و اخبار از مالکیت او می دهند و کسی انکار نمی کند و شارع این سیره مستمر عقلا را رد ننموده است.

تا این جا روشن شد که در باب اعتبار و حجت امارات دو مبنا وجود دارد: ۱. مبنای ترتیب آثار شرعی؛ ۲. مبنای علم تعبدی.

بر مبنای اول، حجیت اماره متوقف به مواردی است که حکم شرعی یا موضوع ذو حکم شرعی باشد، ولی بر مبنای دوم، اماره جایگزین علم وجدانی است و آثار علم بر آن مترتب است.

مبنای دوم را می پذیریم و بر این مبنا، علم تعبدی با علم وجدانی تفاوتی ندارد، مگر در مواردی که خصوص علم وجدانی اعتبار شده باشد. بنابراین، آن چه معروف است که حجیت خبر واحد مربوط به فقه است نه تاریخ و تفسیر و حتی مباحث عقیدتی، پذیرفته نیست. اگر در

موردی خصوص علم و یقین لازم باشد، در آن جا خبر واحد کارساز نیست.

براین اساس سخن علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر المیزان تمام نیست. علامه طباطبایی رحمته الله علیه

می نویسد:

انّ الأحاد من الروایات لا تكون حجة عندنا إلا اذا كانت مخفوفة بالقرائن المفيدة للعلم ای الوثوق التام الشخصي سواء كانت فی اصول الدین أو التاريخ أو الفضائل أو غيرها إلا فی الفقه فان الوثوق النوعی كاف فی حجیة الروایة کل ذلك بعد عدم مخالفة الكتاب و التفصیل موكول الی فن اصول الفقه؛^۶

روایات آحاد از نظر ما حجت نیست، مگر آن که مخفوف به قرائن علم آور باشد، یعنی اطمینان کامل شخصی ایجاد کند؛ اعم از آن که اصول دین باشد یا تاریخ یا فضایل یا امثال آن. تنها در فقه است که خبر واحد عاری از قرائن حجت است؛ زیرا اطمینان نوعی در حجیت روایت کافی است و همه این ها پس از عدم مخالفت روایت با قرآن است و تفضیل سخن در دانش علم اصول خواهد بود.

این سخن مرحوم علامه تمام نیست؛ زیرا در تاریخ و فضایل و دیگر ابواب، سیره عقلا بر اعتبار خبر واحد است؛ آن گونه که در فقه چنین است و در دیدگاه عقلا خبر واحد در حکم علم است و تفصیل بحث در جای خودش خواهد آمد.

نیاز به روایات تفسیری

در فهم قرآن و برای فهم بیش تر آن و دست یابی به لایه های عمیق تر، نیازمند روایات تفسیری هستیم. بسیار روشن است که فهم قرآن و دست یابی به معانی این کتاب آسمانی در کنار تعلیم پیامبر و امامان علیهم السلام قابل وصول است. ما منکر آن نیستیم که بخشی از فهم قرآن عمومی است و نیاز به استاد و راهنمایی های وی ندارد، ولی این حقیقت قابل انکار نیست که قرآن، کتابی ویژه است و برای دست یابی به ابعاد گوناگون آن تعالیم پیامبر و امامان ضروری است.

با بررسی تفاسیر اهل سنت، مشخص می گردد که آنان چه اندازه از فهم لایه ها و معانی عمیق قرآن دور هستند. به عنوان نمونه، تفسیر آیه ۱۷ سوره حدید از منابع آن ها ذکر می شود. آیه می فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛

بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند.

مفسران اهل سنت نوشته‌اند: خداوند زمین را در بهاران سرسبز و خرم می‌سازد، پس از آن که در زمستان خشک و بی حاصل می‌گردد. برخی نیز فراتر رفته‌اند که: خداوند مردگان زمین را پس از مرگ در قیامت زنده می‌سازد.

در تفسیر نخست، منظور از احیای زمین، سرسبزی آن در بهاران، و منظور از مرگ زمین، خشکی و بی حاصلی زمین در زمستان است.

در تفسیر دوم، منظور از احیای زمین احیای مردگان در قیامت، و منظور از مرگ زمین، مردن اینان است.

اما با مراجعه به تفسیر روایی، درمی‌یابیم که امامان علیهم‌السلام در چند روایت فرموده‌اند: منظور از احیای زمین در این آیه، احیای زمین با عدالت است. خداوند مردانی را می‌فرستد و زمین را با اجرای عدالت در زمین احیا می‌سازد و منظور از موت زمین، همان ظلم و ستم فراگیر در زمین است، که بهترین نمونه این حقیقت و کامل‌ترین آن به دست حضرت مهدی علیه‌السلام و در پایان روزگار، تحقق می‌یابد.

در قرآن موارد متعددی وجود دارد که از احیای زمین پس از مرگ آن سخن رفته است، ولی در آن موارد، چنین مطلبی مورد نظر نیست. این سوره حدید است که با توجه به آیه شانزدهم، این حقیقت را می‌رساند:

«... وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ...»^۷

و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان‌ها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید.

بنابراین نفی نیاز به روایات تفسیری هرگز پذیرفته نیست. چنان‌که گفته شد، درک بخشی از مفاهیم قرآن، عمومی است و برای مصون ساختن فهمان و دست‌یابی به معانی عمیق‌تر، اشارات معصومان بسیار راه‌گشا است.

برترین تفسیر و تلاش برای فهم قرآن، پرداختن به تحلیل روایات تفسیری است که در این زمینه نیز بسیار کم کار شده است. از این تحلیل، هم روش‌های تفسیری امامان به دست می‌آید و هم معانی بلند بسیاری از آیات برای مفسر در سایه روایات معصومان کشف می‌شود.

تحلیل آیات مهدوی

آیات بسیاری به موضوع مهدویت مربوط می‌شود و در این زمینه کتاب‌های بسیاری نگاشته شده است. عالمان شیعه در این راستا تلاش درخور ستایشی انجام داده‌اند و شاید

آخرین کار و تحقیق در این زمینه، جلد هفتم از معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام است که بیش از دویست و بیست آیه را مرتبط با حضرت مهدی علیه السلام و مسائل مهدوی دانسته و بیش از چهارصد روایت را در ذیل این آیات آورده است.

روایات تفسیری امامان علیهم السلام و به ویژه روایات تفسیری آیات مهدوی، نیازمند تحلیل و تبیین جدی است. این روایات تفسیری به طور جدی قابل تحدی است؛ به این معنا که می‌توان به دنیای اسلام تحدی کرد که آیا کسی این‌گونه به قرآن نگاه کرده و در این اوج به تفسیر و تأویل پرداخته است؟ جا دارد امروز عالمان شیعه و مفسران بزرگ این کتاب آسمانی پرده از اسرار تفاسیر امامان علیهم السلام بگیرند و به تحلیل روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام پردازند. این کار بزرگ هم نگاه ما را به قرآن تغییر می‌دهد و هم اهل بیت علیهم السلام را در چشم همه مسلمانان ارجمند می‌سازد و هم شیعه را به عنوان طرفداران راستین اهل بیت علیهم السلام به اوج می‌برد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا؛^۸

اگر مردم با زیبایی‌های سخن ما آشنا شوند، از ما پیروی می‌کنند.

همین روایات و بیانات تفسیری اهل بیت علیهم السلام که نقطه مثبت امامان علیهم السلام است، امروز حتی در چشم برخی از شیعیان به نقطه منفی تبدیل شده و بدین جهت در بسیاری از محافل تفسیری به طور جدی تفسیر اهل بیت علیهم السلام مطرح نمی‌شود و این دلایلی دارد که بر اهلهش پوشیده نیست.

در قرآن کریم، آیات بسیاری شبیه آیه «اعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها» است، ولی این آیه سوره حدید، با آیات دیگر، کاملاً متفاوت است. بنگرید:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۹

﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.^{۱۰}

﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.^{۱۱}

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.^{۱۲}

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاكُمْ إِلَيْهِ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.^{۱۳}

﴿وَأَيُّهُمْ هُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا﴾.^{۱۴}

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾.^{۱۵}

﴿وَيُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.^{۱۶}

﴿فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.^{۱۷}

در این آیات، سخن از احیای زمین با آب باران است. منظور از زنده کردن زمین را پس از مرگ توضیح می‌دهد که همان زنده شدن زمین با باران و رویدن گیاهان سبز و درختان است؛ ولی در آیه ۱۷ سوره حدید سخن از باران یا قرینه دیگری که به آب اشاره داشته باشد نیست، بلکه در آیه ۱۶ آمده که بر اثر طول مدت و به درازا کشیده شدن آمدن پیامبران، در گذشته اهل کتاب دل‌هایشان سخت می‌شد و بسیاری از آنان به فسق کشیده می‌شدند و از پایبندی آنان به کتاب آسمانی‌شان کاسته می‌شد و قرآن به مؤمنان این پند را می‌دهد که شما در برابر ذکر خدا و آن چه از سوی خدا آمده خشوع داشته باشید و به آن تن دهید و به سان اهل کتاب نباشید که با گذشت زمان دل‌هایشان به قساوت می‌نشست و پایبندی خویش را به پیام‌های حق از دست می‌دادند.

سپس می‌فرماید: «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند.» این زنده ساختن زمین، با رویش گیاهان و زنده کردن زمین در قیامت با حشر انسان‌ها نیست؛ بلکه نوید آینده انسان‌هاست که خداوند کسی را می‌فرستد و این زمین و مردمش را با عدالت، اجرای حدود آسمانی، احیای ایمان به خدا و... زنده می‌سازد.

این آیه با آیات دیگر کاملاً متفاوت است. در این آیه سخن از دل‌های مرده، به کفر نشسته و به فسق تن داده است. در سایه طولانی شدن دوران فترت یا غیبت و یا دوران پس از پیامبران، انسان‌ها به ظلم و فسق و فجور رو می‌آورند و از دستوره‌های کتاب آسمانی بازمی‌مانند. این نهیب برای آنان هم بشارت است و هم تهدیدی که بدانید خداوند دوباره زمین را پاک می‌سازد و انسان‌های عادل را می‌آورد و عدل را در سرتاسر گیتی می‌گستراند و چنین نیست که یاد خدا فراموش شود و دستوره‌های حیات بخش الهی و پیام‌های آسمانی او از بین برود. حال با توجه به این مطلب، به روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام درباره این دو آیه می‌پردازیم.

این معنای روشن از آیه که در روایات بسیاری آمده است، در هیچ یک از تفاسیر اهل سنت دیده نمی‌شود. به طور کلی، آنان آیه را در این فضا و به این شکل ندیده‌اند. این امامان علیهم‌السلام

هستند که پرده از این عمق و لایه قرآنی برمی دارند.

روایات تفسیری آیات ۱۶ و ۱۷ سوره حدید

در تفسیر البرهان، ۷ روایت آمده است که شاید پس از حذف روایات تکراری به ۵ روایت برگردد.

در تفسیر نورالثقلین، روایات کمتری آمده، ولی یک روایت در آن هست که در تفسیر البرهان نیامده است. نورالثقلین این روایت را از کمال الدین نقل کرده است.^{۱۸}
در معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام یک روایت از ابن عباس آمده که در تفسیر البرهان و نورالثقلین دیده نشد.

در کمال الدین روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که می فرماید:

... يا عمّتا بیّتی اللیلة عندنا فاته سیولد اللیلة المولود الکریم علی الله عزّوجلّ الذی یحیی الله عزّوجلّ به الأرض بعد موتها...^{۲۰}

الدّر المشور نیز روایتی از ابن عباس آورده است که با روایات ده گانه شیعه چندان بیگانه نیست:

واخرج ابن المبارك عن ابن عباس «اعلموا أنّ الله یحیی الأرض بعد موتها» قال تلین القلوب بعد قسوتها.^{۲۱}

اکنون به تک تک روایات می پردازیم و با متن و سند و اعتبار و مفاد آن ها آشنا می شویم.

روایت اول^{۲۲}

مردی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: از امام علیه السلام شنیدم می فرمود:

نزلت هذه الآیة الّتی فی سورة الحدید «وَلَا یَكُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَظَالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَفَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» فی اهل زمان الغیبة ثم قال عزّوجلّ: «اعلموا أنّ الله یحیی الأرض بعد موتها قد بیّنا لکم الایات لعلکم تعقلون» و قال: «الأمّد أمد الغیبة»؛

این آیه ای که در سوره حدید است که: «و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان ها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل هایشان سخت گردید و بسیاری از آن ها فاسق بودند» درباره مردم زمان غیبت نازل شده است. پس از آن خداوند عزّوجلّ فرمود: «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده ایم، باشد که بیندیشید.» امام علیه السلام فرمود: آمد در آیه همان مدت

و زمان غیبت است.^{۲۳}

در این آیه به اهل کتاب و طولانی شدن زمان تا آمدن دیگر فرستاده خداوند و کاسته شدن از اعتقاد آن‌ها بر اثر این انتظار طولانی سخن به میان آمده است. در زمان غیبت نیز مؤمنان چنین حالتی را دارند. طولانی شدن پایان مدت وعده داده شده در نظر افراد کم‌کم از پابندی و اعتقاد آنان می‌کاهد و آنان را سست می‌نماید، به گونه‌ای که تن به حق نمی‌دهند و دل‌هایشان سخت می‌شود.

این مشکل با توجه دادن مردم به آینده قطعی شان - گرچه به درازا کشد و طولانی گردد - حل می‌شود. از این رو خداوند در ادامه می‌فرماید: «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند.» یعنی دوران غیبت به نظرتان طولانی نیاید و پایان غیبت و تحقق ظهور در نظرتان به درازا کشیده نشود؛ زیرا بدانید خداوند امامی را می‌فرستد. او زمین را پراز عدل و داد می‌سازد، پس از آن که پراز ظلم و جور و ستم شده باشد.

این آیه به ظهور حضرت قائم علیه السلام و اجرای عدالت و زنده‌سازی با عدل اشاره دارد و هرگز سخن از زنده‌سازی زمین در بهار، پس از گذران پاییز و زمستان نیست. در چنین فضایی، زنده کردن زمین به معنای حاکمیت حق و اجرای پیام‌های الهی و دستوره‌های آسمانی است و به انسان این امید را می‌دهد که همچنان پابند به حق بماند تا آن زمان که حق در سرتاسر گیتی حاکم گردد.

روایت دوم^{۲۴}

امام صادق علیه السلام فرمود:

نزلت هذه الآية في القائم ﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾

این آیه در مورد حضرت قائم علیه السلام نازل گشته است که: «و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان‌ها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آن‌ها فاسق بودند.»

این روایت شاید همان روایت پیشین باشد؛ زیرا سند یکی است. تنها آخرین راوی در این روایت ذکر شده که سماعه و دیگران هستند، ولی در روایت پیشین به عنوان «رجل من اصحابنا = مردی از یاران ما» آمده بود که اگر این دو روایت یکی باشند، ارسال پیشین در آخرین راوی با کمک این روایت برطرف می‌شود.

تفاوت دیگر در سند این است که نعمانی در روایت پیشین از استاد بزرگوارش محمد بن همام این روایت را با سند نقل می‌کرد، ولی در این روایت مرحوم شیخ صدوق رحمته الله از استادش علی بن حاتم نقل می‌کند، البته با همان سند. این سه راوی (حمید بن زیاد کوفی، حسن بن محمد بن سماعة، احمد بن حسن میثمی) بسیار توثیق شده‌اند، گرچه واقفی هستند. محمد بن همام (استاد نعمانی)، علی بن حاتم (استاد شیخ صدوق) و سماعة کاملاً توثیق شده‌اند. افزون بر این، در کنار سماعة، دیگران نیز این روایت را نقل کرده‌اند (عن سماعة و غیره). متن روایت با روایت پیشین متفاوت است. در روایت پیشین آمده بود که این آیه درباره مردم زمان غیبت نازل شده و در این روایت آمده که درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است، ولی ظاهراً منظور هر دو یکی است و متن روایت پیشین کامل‌تر و صحیح‌تر است.

روایت سوم^{۲۵}

مردی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید:

سمعتہ یقول: نزلت هذه الآية: ﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلَ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ في اهل زمان الغيبة و الأمد أمد الغيبة كأنه أراد عزوجل يا أمة محمد او يا معشر الشيعة لا تكونوا كالذين أوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فتأويل هذه الآية جار في اهل زمان الغيبة و أيامها دون غيرهم؛ از امام علیه السلام شنیدم می‌فرمود: این آیه: «و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان‌ها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آن‌ها فاسق بودند.» درباره مردم زمان غیبت نازل شده است و آمد در آیه، همان نهایت زمان غیبت است. گویا خداوند عزوجل چنین منظوری داشته است که ای امت محمد و یا ای گروه شیعه، به سان کسانی از اهل کتاب نباشید که نهایت زمان بر آنان به درازا کشید. بنابراین تأویل این آیه، درباره مردم زمان غیبت است، نه دیگر مردم.

این روایت همان روایت نخستین است. فزونی پایان این روایت به نظر می‌رسد آن‌گونه که در معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام هم آمده است، از روایت نیست و ظاهراً از مرحوم نعمانی و بیش از این است.^{۲۶}

سند این روایت همان سند روایت نخستین است که از آن سخن به میان آمد.

روایت چهارم^{۲۷}

عن ابی ابراهیم علیه السلام فی قول الله عزوجل: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قال: ليس يحييها

بالقطر و لكن يبعث الله عزوجل رجلاً فتحيا الأرض لحياء العدل و لاقامة الحد فيها أنفع في الأرض من القطر اربعين صباحاً؛
 امام كاظم عليه السلام درباره گفته خداوند عزوجل: «خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند»
 فرمود: زمین را با باران زنده نمی کند، بلکه خداوند عزوجل مردانی را برمی انگیزد. آنان
 عدل را زنده می سازند و زمین به دلیل احیای عدل زنده می شود و اجرای حد در زمین
 برای زمین از باران چهل روز سودمندتر است.

دلالت این روایت بر تطبیق آیه بر حکومت حضرت مهدی علیه السلام و احیای عدالت به دست
 توانمند آن حضرت و یاران سترگش، کاملاً روشن است.

مرحوم کلینی در کافی، این روایت را از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از موسی بن
 سعدان از عبدالرحمن بن الحجاج از امام هفتم علیه السلام نقل می کند. احمد بن مهران از استادان
 مرحوم کلینی است که در کافی از وی بسیار روایت کرده است و در مواردی از تعبیر «رحمة الله
 علیه» برای او بهره برده است. بنابراین استنباط وحید بهبهانی، نقل کلینی از وی در کتاب سترگ
 کافی با دعای طلب رحمت برای او، بر وثاقت احمد بن مهران دلالت می کند. البته غضائری
 وی را تضعیف کرده است، ولی در هر صورت احمد بن مهران قابل توثیق است.

محمد بن علی، بین چند نفر مردّد است. موسی بن سعدان تضعیف شده است، عبدالرحمن
 بن الحجاج از معاریف و شخصیت های بنام اصحاب امامان علیهم السلام است.

مفاد روایت، مفاد روشنی است. هماهنگ با دیگر روایات و بیان امام کاملاً مفهوم است و
 وجود روایت در کافی با توجه به این قرائن یاد شده، اعتبار روایت را به اثبات می رساند، گرچه
 وثاقت برخی از راویان برای ما احراز نشود.

روایت پنجم^{۲۸}

عن محمد الحلبي، أنه سأل ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: «اعلموا أن الله يحيي
 الأرض بعد موتها» قال: العدل بعد الجور؛

محمد حلبی از امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند عزوجل: «بدانید که خدا زمین را پس از
 مرگش زنده می گرداند» پرسید. حضرت فرمود: [منظور،] عدالت پس از جور و ستم [است].

دلالت این روایت به سان روایت پیشین، روشن است. منظور از حیات زمین، همان
 حاکمیت عدالت، و منظور از مرگ زمین، همان حاکمیت جور و ستم است.

سند روایت: محمد بن احمد بن الصلت و عبدالله بن الصلت توثیق شده اند. یونس نیز
 قاعدتاً همان یونس بن عبدالرحمن است که به شدت وثاقتش ثابت است. مفصل بن صالح

تضعیف شده است، ولی می توان وثاقت او را ثابت کرد، آن گونه که وحید بهبهانی عمل کرده است؛ زیرا بزرگان روات و اصحاب اجماع از وی روایت کرده اند. افزون بر این، وی روایات بسیاری دارد و عالمان شیعه بر پایه روایات وی فتوا داده اند. از دیدگاه وحید بهبهانی، امثال این امور می تواند وثاقت یک فرد را به اثبات برساند و ما هم بر همین مبنا هستیم و گرایش توثیقی داریم. گفتنی است نقل خود یونس از مفضل بن صالح باز بر اعتبار این فرد و روایت وی می افزاید. محمد الحلّبی نیز از ثقات برجسته ای است که در اوج هستند.

روایت ششم^{۲۹}

عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل: «اعلموا أنّ الله یحیی الارض بعد موتها» قال: یحییها الله عزوجل بالقائم علیه السلام بعد موتها یعنی بموتها کفر اهلها و الکافر میت؛ از امام باقر علیه السلام درباره گفته خداوند عزوجل: «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند» روایت است که فرمود: خداوند زمین را با حضرت قائم علیه السلام پس از مرگ زمین زنده می سازد. منظور از مرگ زمین، کفر مردمش است و کافر، مرده است.

نقش حضرت قائم علیه السلام در احیای زمین، در این روایت برجسته و مشخص است. تنها مرگ زمین در این روایت به کفر مردم تفسیر شده و طبیعتاً در برابر حیات زمین به ایمان تفسیر می شود و تفسیر حیات و مرگ زمین به ایمان و کفر مردمش، هیچ در تنافی با تفسیر حیات زمین به عدل و مرگ آن به جور ندارد؛ زیرا عدل، همان اجرای کامل دستوره های الهی است که از ایمان برمی خیزد و جور، همان عدم اجرای دستوره های الهی است که از کفر نشئت می گیرد. بنابراین مشکلی در مفاد این روایت دیده نمی شود، آن گونه که در روایات پیشین مشکلی نبود.

سند روایت: در روایات نخست، بسیاری از راویان این روایت آمده بودند و همه توثیق شده بودند؛ چه استاد شیخ صدوق، جناب علی بن حاتم، و چه حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سماعة و احمد بن الحسن المیثمی، همه وثاقتشان به اثبات رسیده است. اما سه نفر که در ادامه سند در این روایت هستند:

۱. حسن بن محبوب: از اصحاب اجماع است و همه بر جلال و وثاقت و اوجمندی وی متفقند. وی از مشاهیر بی بدیل است.
۲. مؤمن الطاق: از معاریف اصحاب امامان علیهم السلام است و کاملاً توثیق شده است.
۳. سلام بن المستنیر: از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام شمرده شده است.

در کتب رجال درباره سلام بن المستنیر توثیقی دیده نشد، گرچه در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده و بنا بر مبنای آیت الله العظمی خویی رحمته الله بدین شکل توثیق می شود. در هر صورت مفاد روایت هماهنگ با دیگر روایات و دارای مفاد روشنی است که با تأمل، صدق و درستی و تطابق آن با قرآن مشهود است و در چنین مواردی نیازی به اعتبار سندی روایت نیست.

روایت هفتم^{۳۰}

عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله عزوجل: «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» یعنی بموتها کفر اهلها و الکافر میت فیحییها الله بالقائم علیه السلام فیعدل فیها فتحیا الارض و یحیی اهلها بعد موتهم؛

از امام باقر علیه السلام درباره گفته خداوند عزوجل: «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند» روایت است که منظور از مرگ زمین، کفر مردمش است و کافر مرده است و خداوند زمین را با حضرت قائم علیه السلام زنده می کند و حضرت عدالت را در زمین اجرا می کند و زمین زنده می شود و مردمش پس از مردنشان زنده می شوند.

مفاد این روایت با روایت پیشین، یکی است و سند هم یکی است. بنابراین، یک روایت است، همان گونه که روایت اول و دوم و سوم، به احتمال قریب به یقین، یکی است. در نتیجه این هفت روایت به چهار روایت برمی گردد. تا این جا روایات هفت گانه تفسیر البرهان، مورد بررسی قرار گرفت.

روایت هشتم

همان روایتی که نورالثقلین از کمال الدین^{۳۱} آورده است.^{۳۲}

امام حسین علیه السلام فرمود:

منا اثناعشر مهدیاً اولهم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آخرهم التاسع من ولدی و هو الامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها و یظهر به دین الحق علی الدین کله و لو کره المشرکون؛

از ما اهل بیت دوازده مهدی است، نخستین آنان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آخرینشان نهمین فرزندم که همان امام قائم به حق است خدا به دست وی زمین را پس از مرگش زنده می کند و دین حق را به دست او بر همه دین ها پیروز می سازد گرچه مشرکان نخواهند.

تعبیر «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» درباره حضرت قائم عجل الله فرجه بی اشاره به آیه مورد بحث نیست و با توجه به وجود روایات بسیار در زمینه تفسیر این آیه و تطبیق آن بر حضرت قائم عجل الله فرجه می توان این روایت را نیز از روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام درباره آیه ۱۷ از سوره حدید دانست.

سند روایت: بخش نخست راویان از شیعیان هستند:

۱. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی؛ ۲. علی بن ابراهیم بن هاشم؛ ۳. ابراهیم بن هاشم؛ ۴. عبدالسلام بن صالح هروی.

و بخش دوم راویان از اهل سنت و معاریف آنان هستند.

۱. وکیع بن جراح؛ ۲. ربیع بن سعد؛ ۳. عبدالرحمن بن سلیط.

هر دو دسته توثیق شده اند و در اعتبارشان هیچ حرفی نیست.

چهار نفر اول از اجلای روات شیعه هستند و سه نفر بعد نیز از بزرگان و معاریف اهل سنت به شمار می روند که همه از سوی آنان توثیق دارند. بنابراین، اعتبار سند تمام است. اگر از ناحیه سنی بودن برخی از رجال سند اشکالی مطرح باشد و توثیق آنان از سوی خودشان پذیرفته نباشد، مفاد روشن و هماهنگ روایت با دیگر روایات باب، و مجموعه روایات ما کار را تمام می کند.

روایت نهم

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

يَا عَمَّتَا! بَيْتِي اللَّيْلَةَ عِنْدَنَا فَإِنَّهُ سَيُولَدُ اللَّيْلَةَ الْمُؤَلَّدُ الْكَرِيمُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي
«يُحْيِي» اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ «الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»...؛^{۳۳}

ای عمه جان، امشب را نزد ما بمان؛ زیرا در این شب آن فرزند ارزشمند در پیشگاه خداوند عزوجل به دنیا می آید؛ همان فرزندی که خدا با او پس از مرگ زمین را زنده می سازد....

در این روایت نیز تعبیر جمله «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» به تفسیر و تطبیق آیه ۱۷ از سوره حدید بر حضرت قائم عجل الله فرجه اشاره دارد.

سند روایت:

۱. حسین بن احمد بن ادريس: از اساتید شیخ صدوق است که شیخ صدوق در موارد بسیاری درباره وی «رضی الله عنه» گفته است. وی قطعاً مورد اعتماد شیخ صدوق بوده که این همه روایت از وی نقل کرده است. او فرزند احمد بن ادريس قمی، شخصیت ممتاز قم است.

۲. علی بن بابویه قمی: پدر مرحوم شیخ صدوق است و جلالت و وثاقت و وجاهت وی در اوج است.

۳. محمد بن اسماعیل: گمان می‌رود همان محمد بن اسماعیل بن بزیع باشد که مورد توجه همگان است.

۴ و ۵. محمد بن ابراهیم الکوفی و محمد بن عبدالله الطهوی: وثاقت این دو نفر نیاز به بررسی و پی‌گیری دارد.

روایت دهم

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» يَعْنِي يُصْلِحُ الْأَرْضَ بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا يَعْنِي مِنْ بَعْدِ جُورِ أَهْلِ مَمْلَكَتِهَا «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ» بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛^{۳۴}

ابن عباس درباره آیه: «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند» می‌گوید: منظور آیه این است که خداوند زمین را با قائم آل محمد پس از مرگ زمین اصلاح می‌کند و منظور از پس از مرگ زمین همان پس از جور و ستم مردم زمین است، «به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم» با قائم آل محمد «باشد که بیندیشید».

مفاد این روایت که از ابن عباس نقل شده، با روایات دیگر هماهنگ و با آیه شریفه منطبق است.

سند روایت:

۱. ابراهیم بن سلمه: گویا از اصحاب امام صادق علیه السلام است.
- ۲ و ۳. احمد بن مالک فزاری و حیدر بن محمد فزاری: نیاز به بررسی بیش‌تر دارد.
۴. عباد بن یعقوب: وثاقت او در *معجم رجال الحديث* اثبات شده است.
۵. نصر بن مزاحم: از سوی نجاشی ستوده شده و مستقیم الطریقه و صالح الامر است.
- ۶ و ۷. محمد بن مروان کلبی و ابوصالح: نیاز به بررسی و پی‌گیری بیش‌تر دارد.

اقوال مفسران در تفسیر آیه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»

بر خلاف عالمان شیعی که با بهره‌گیری از روایات، این معنای زیبای آیه را در تفاسیر خود جا داده‌اند و بر آن تأکید کرده‌اند، اهل سنت هرگز به این معنا نزدیک نشده‌اند.

با بهره‌گیری از راهنمایی و هدایت امامان علیهم السلام، معنای مورد نظر روایات از آیه به روشنی فهمیده می‌شود. مردن و زنده شدن زمین، همان است که در روایات مورد اشاره آمده است و

تطبیق آن با حضرت مهدی علیه السلام و حکومت عدل جهانی وی کاملاً روشن است و به تأکید و بحث و گفت‌وگو نیاز ندارد.

در تفاسیر مجموعاً سه معنا برای آیه دیده می‌شود:

معنای اول

مفسران اصولاً آیه «اعلموا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» را به این معنا گرفته‌اند که خداوند، زمین را پس از خشک شدن رویدنی‌های آن، دوباره سرسبز و خرم می‌کند. البته این حقیقت در این آیه برای دو هدف آمده است:

۱. این که مردگان را نیز این‌گونه زنده می‌کند؛

۲. این که دل‌های قساوت گرفته و مرده را بدین شکل زنده می‌نماید.

در برخی از تفاسیر هر دو هدف آمده و در برخی از تفاسیر تنها یک هدف ذکر شده است.

معنای دوم

همان معنای مورد نظر ماست که از روایات به دست می‌آید. این معنا در برخی از تفاسیر دیده می‌شود. زمینی که مرده است و ظلم و ستم در آن حاکم گردیده با اجرای عدالت توسط مردانی عدالت‌گستر، این زمین، زنده می‌شود.

معنای سوم

در برخی تفاسیر عرفانی، زمین را قلب معنا کرده‌اند. چنان که گفته شد، تفاسیر بسیاری معنای نخست را برای آیه در نظر گرفته‌اند و در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، الاصفی فی تفسیر القرآن، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انوار التنزیل و اسرار التأویل، العرفان فی تفسیر القرآن، البحر المحیط فی التفسیر، بحر العلوم، بیان المعانی، التبیان، تبیین القرآن، التحریر و التنویر، تفسیر احسن الحدیث، تفسیر الجلالین، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، تفسیر الکاشف - که پس از نقل معنای اول می‌نویسد: به نظر ما آیه تهدید است و بیانی دارد. - التفسیر القرآنی للقرآن، التفسیر المبین، تفسیر المراغی، التفسیر المظهری، تفسیر المعین، التفسیر المنیر، التفسیر الوسیط، جوامع الجامع، من وحی القرآن، نهج الصادقین، فی ظلال القرآن، کتاب الترتیل لعلوم التنزیل، الکشاف، مفاتیح الغیب فخر رازی.

تفاسیری که معنای دوم را که مستفاد از روایات است آورده‌اند، دو گونه‌اند: برخی معنای اول را ذکر کرده‌اند و در کنار آن به معنای دوم اشاره کرده‌اند، ولی برخی تنها معنای دوم را

آورده‌اند. در این جا به برخی از این تفاسیر اشاره می‌کنیم. البته معنای مورد نظر ما که از روایات ذیل آیه به دست می‌آید، تنها در برخی از تفاسیر دیده می‌شود. برخی تنها همین معنا را آورده‌اند و برخی پس از نقل معانی دیگر به این معنا پرداخته‌اند:

- *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*؛

- تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب: پس از ذکر معنای دوم، معنای اول را نیز ذکر می‌کند، و دو روایت برای معنای دوم و یک روایت برای معنای اول نقل می‌نماید و می‌گوید هر دو منظور است و منحصر به یک معنا نیست.

- تفسیر هدایت و نیز تفسیر من هدی القرآن (تفسیر هدایت ظاهراً ترجمه من هدی القرآن است): معنای اول را می‌آورد و سپس می‌گوید: این آیه تأویلی هم دارد و معنای دوم را ذکر می‌کند.

- تقریب القرآن الی الاذهان: معنای دوم را به طور کلی می‌آورد.

- الجامع لاحکام القرآن: معنای اول و دوم را می‌آورد، ضمن آن که به معانی دیگر نیز نظر دارد.

- المیزان فی تفسیر القرآن.

- تفسیر صافی: دو روایت از مجموعه روایات ذیل آیه را آورده که معنای دوم را می‌رساند، ولی پس از آن با تعبیر «قیل»، معنای اول را ذکر کرده است.

- تفسیر جامع: دو روایت از مجموعه روایات ذیل آیه را بدون هیچ توضیحی آورده است.

- تفسیر نمونه: معنای اول و معنای دوم را با هم ذکر می‌کند و دو روایت برای معنای دوم، و یک روایت برای معنای اول، بیان می‌دارد و می‌گوید: هر دو منظور است و منحصر به یک معنا نیست.

- تفسیر من هدی القرآن: معنای اول را می‌آورد و سپس می‌گوید: این آیه تأویلی هم دارد و معنای دوم را ذکر می‌کند.

- تقریب القرآن الی الاذهان.

الفرقان فی تفسیر القرآن: معنای دوم را بسیار زیبا، معنای اصیل و مورد نظر آیه می‌داند.

احیا و زنده کردن زمین پس از مرگش نه پس از میراندن آن حکایت از این دارد که مرگ زمین از خودش است و زنده کردن آن از خدا. بنابراین این حیات، حیات روحانی است. پس از مرگ زمین از ناحیه خودش با آن چه که دل‌ها سخت می‌شود.

این حیات اگرچه شامل حیاتی قبل از این حیات نیز می‌شود که همان حیات نباتی، حیوانی و بدنی است؛ همچنین شامل حیاتی پس از این حیات می‌شود که همان حیات

اخروی در قیامت کبری است. ولی مقصود اصلی از حیات (زندگی) در این جا، همان حیات میانی است که حیات روحی ارجمند در زمان برپایی حکومت اسلامی بزرگ به رهبری حضرت قائم، امام مهدی علیه السلام است.

با توجه به تعبیر «پس از مرگ زمین» و بر این آیه به آیاتی پیچیده شده که مناسب با حیات مادی فقط نیست. آیه الم یأْن ... و آیه انّ المصدقین ... گرچه آیه مورد بحث به حیات اول و آخر نیز اشاره دارد.

پس زمین که احیای آن بشارت داده شده، زمینی است که از اطراف آن کاسته شده است. «آیا ندید که ما به این زمین رو می‌آوریم و همواره از اطراف و کناره‌های آن می‌کاهیم» و این همان از بین رفتن نور و بهجت زمین با از دست رفتن عالمان و مؤمنان زمین است همان‌هایی که به دین خدا تمسک جسته‌اند.

همان‌گونه که منظور از زمین همان زمین دل‌هایی است که از ترس و خشیت خدا فرو ریخته و نور معرفت الهی اش خاموش گشته است.

خداوند این و آن را در زمان انتظار گاه‌گاهی زنده می‌سازد و در زمان پیروزی حق به طور کامل زنده می‌سازد زیرا که در آن زمان حاکمی جز خدا نیست و در چنین حالی جز خدا پرستیده نمی‌شود. پس حضرت قائم علیه السلام که پیروز است قیام نمی‌کند مگر پس از آن که زمین از ظلم و جور پر شده باشد و این پر شدن از ظلم و جور، مرگ زمین است پس او زمین را از قسط و عدل پر می‌سازد و این احیای زمین است.

اگر برای تأسیس این دولت جهانی به یارانی از مسلمانان قدرتمند نیاز است، اینان همان ده‌هزار لشکر مهدی علیه السلام و سیصد و سیزده مرد که پرچمداران اویند، هستند که علاوه بر کسانی از دیگر مؤمنان سرسخت که خداوند آنان را برمی‌گرداند، خواهند بود. بازگرداندن استعداد و یا استدعاء: «خداوندا ما را زنده و مرده از آنان قرار بده».

برای دیدن معنای سوم به *انوار العرفان فی تفسیر القرآن* مراجعه می‌شود که معنای قلب را برای زمین در نظر گرفته است. دیگر تفاسیری که به این معنا اشاره کرده‌اند عبارتند از: *الفرقان فی تفسیر القرآن*، *من هدی القرآن*، *تفسیر نمونه*، *تفسیر صافی*.

حی و حیاة، در چند معنا به کار رفته است:

۱. نیروی رشد‌دهنده و نمودنده گیاهان و حیوان مانند «اعلموا انّ الله یحیی الارض بعد

۲. نیروی حس‌کننده و خاص مانند «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»^{۳۶}؛
۳. نیروی عمل‌کننده عاقله مانند: «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»^{۳۷}؛
۴. نیروی برطرف‌کننده غم و اندوه و آورنده شکوفایی و شادابی مانند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^{۳۸}؛
۵. حیات جاویدان و همیشگی در آخرت، چنان که می‌فرماید: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۳۹}؛
۶. حیاتی که خداوند متعال را با آن توصیف می‌کنند.

نتیجه

شاید در ابتدا تطبیق آیات ۱۶ و ۱۷ سوره حدید بر حضرت مهدی علیه السلام و قیام عدل‌گستروی در پهنه گیتی کم‌تر به ذهن می‌آمد، آن‌گونه که به ذهن مفسران سنی نیامده است و در تفاسیر آن‌ها این برداشت دیده نمی‌شود؛ ولی با راهنمایی روایات متعدد تفسیری، این برداشت کاملاً محسوس و ملموس است و این معنا برای آیات مذکور در اوج معانی قرار می‌گیرد و سبب می‌شود که به روایات تفسیری دیگر آیات مهدوی در مقالاتی دیگر بپردازیم.

منابع

۶. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۷. البرهان فی تفسیر القرآن، هاشم بن سلیمان بحرانی، تحقیق: مؤسسة البعثة، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۸. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، به کوشش: سید طیب موسوی جزائری، نجف، مطبعة النجف الأشرف، بی تا.
۹. الدر المنثور، عبدالرحمان بن أبی بکر سیوطی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، تحقیق: سید مهدی حسینی لاجوردی، تهران، منشورات جهان، بی تا.
۱۱. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی رازی، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت، دارصعب و دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ق.
۱۲. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۱۳. معانی الأخبار، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول، ۱۳۶۱ش.
۱۴. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام مؤسسة المعارف الاسلامية، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶ش.
۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، قم، اسماعیلیان، چاپ سوم، ۱۳۹۴ق.
۱۶. وسائل الشیعة، محمد بن الحسن حرّ عاملی، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

پی‌نوشت‌ها

* استاد حوزه علمیه قم.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ابواب صفات القاضی، باب ۸، ص ۷۸، ح ۲.

۳. ظاهراً صحیح این است که برخی از آنان چنین بودند که از پیامبر ﷺ نمی‌پرسیدند و نمی‌خواستند که پیامبر ﷺ برایشان بگوید.

۴. الکافی، ج ۱، باب ۲۱، ص ۶۲، ح ۱.

۵. البیان، ص ۳۹۸.

۶. المیزان، ج ۸، ص ۱۴۱.

۷. سورة حديد، آیه ۱۶.

۸. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰، ح ۱۳؛ به نقل از: معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا ﷺ.

۹. سورة بقره، آیه ۱۶۴.

۱۰. سورة نحل، آیه ۶۵.

۱۱. سورة عنكبوت، آیه ۶۳.

۱۲. سورة جاثیه، آیه ۵.

۱۳. سورة فاطر، آیه ۹.

۱۴. سورة یس، آیه ۳۳.

۱۵. سورة روم، آیه ۱۹.

۱۶. سورة روم، آیه ۲۴.

۱۷. سورة روم، آیه ۵۰.

۱۸. کمال‌الدین، باب ۳۰ «ما اخبر به الحسين بن علی...»، ح ۳.

۱۹. معجم احادیث الامام المهدي ﷺ، ج ۷، ص ۵۹۷.

۲۰. کمال‌الدین، باب ۴۲ «ما روی فی میلاد القائم ﷺ...»، ح ۲، روایت ابو عبد الله طهوی از حکیمه.

۲۱. الدرالمشور، ج ۶، ص ۱۷۵.

۲۲. در تفسیر البرهان آمده: محمد بن ابراهیم النعمانی قال: حدّثنا محمد بن همّام قال: حدّثنا حمید بن زیاد

الکوفی قال: حدّثنا الحسن بن محمد بن سماعة قال: حدّثنا احمد بن الحسن الميثمی.

۲۳. آمد به معنای زمان، البته پایان زمان است؛ چیزی معادل اجل = پایان مدت.

۲۴. در تفسیر البرهان آمده: ابن بابویه قال: أخبرني علي بن حاتم في ما كتب الي قال: حدّثنا حمید بن زیاد،

- عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن احمد بن الحسن الميثمى، عن سماعة و غيره.
۲۵. در تفسیر البرهان آمده: الشيخ المفيد باسناده، عن محمد بن همام.
۲۶. معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۵۹۶، ح ۲.
۲۷. در تفسیر البرهان آمده: محمد بن يعقوب، عن احمد بن مهران، عن محمد بن على، عن موسى بن سعدان، عن عبدالرحمن بن الحجّاج ...
۲۸. در تفسیر البرهان آمده: و عنده [محمد بن يعقوب] عن محمد بن احمد بن الصلت، عن عبدالله بن الصلت، عن يونس، عن مفضل بن صالح.
۲۹. در تفسیر البرهان، آمده: ابن بابويه قال: اخبرني على بن حاتم فيما كتب اليّ، قال: حدّثنا حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن احمد بن الحسن الميثمى، عن الحسن بن محبوب، عن مؤمن الطاق، عن سلام بن المستنير.
۳۰. در تفسیر البرهان آمده: محمد بن العباس، عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن احمد بن الحسن الميثمى، عن الحسن بن محبوب عن ابى جعفر الأحول، عن سلام بن المستنير.
۳۱. كمال الدين، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۳.
۳۲. حدّثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدّثنا على بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن عبدالسلام بن صالح الهروى قال: أخبرنا وكيع بن الجراح، عن الربيع بن سعد، عن عبدالرحمن بن سليط قال: قال الحسين بن على بن ابى طالب.
۳۳. كمال الدين وتمام النعمة، ج ۲، ص ۴۲۷.
۳۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۳.
۳۵. سورة حديد، آية ۱۶.
۳۶. سورة فاطر، آية ۲۲.
۳۷. سورة انعام، آية ۱۲۲.
۳۸. سورة آل عمران، آية ۱۶۹.
۳۹. سورة انفال، آية ۲۴.